

تحلیل رهاورد شهید مطهری در بحث عدالت اجتماعی

تاریخ دریافت: 90/5/20 تاریخ تأیید: 90/6/22

دکتر احمد واعظی *

چندی پیش همایش الگوی سراسری ایرانی پیشرفت از دیدگاه شهید مطهری در سالن اجتماعات دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام برگزار گردید، در این همایش حجة الاسلام و المسلمین دکتر احمد واعظی سخنرانی خود را با عنوان «تحلیل رهاورد شهید مطهری در بحث عدالت اجتماعی» ایراد نمودند. نوشته ذیل تقریر سخنرانی ایشان در این همایش است.

بسم الله الرحمن الرحيم. در ابتدا یاد و خاطره شهید بزرگوار استاد مطهری را گرامی می‌داریم.

موضوع بحث: تحلیل ره‌آورد شهید مطهری در بحث عدالت اجتماعی است. بدین منظور، در آغاز به مباحثی که شهید مطهری در بحث عدالت اجتماعی دارد، اشاره خواهیم کرد. و در پایان، یک نگاه انتقادی و تحلیلی خواهیم داشت تا نقطه قوت و ضعف ره‌آورد فکری ایشان در بحث عدالت مشخص شود. در حقیقت، بزرگان ما و شخصیت‌های عظیمی که پیشرو و پیش‌قراول جریان‌های فکری ما بودند، در عین حال که ما موظف هستیم قدردان تلاش‌های عمیق آن‌ها باشیم، در عین حال، مکلف هستیم که نسبت به ره‌آوردهای فکری آن‌ها نقادی و تحلیل هم داشته باشیم؛ زیرا به اعتقاد بنده اگر صرفاً ما تحت تأثیر عظمت و شخصیت بزرگان علمی خود، به تکریم و تحسین بپردازیم، این به



معنای آن است که نسل‌های جدید علمی حوزه نباید تکاپوی علمی داشته باشند. پویایی علمی، در گرو این امر مهم است که این حرمت نهادن به شخصیت و عظمت بزرگان مانع بررسی تحلیلی و انتقادی و ارائه مطالب جدید نشود. لذا بحثم را دو بخش می‌کنم: یک بخش درباره اهمیت آراء شهید مطهری در حوزه عدالت پژوهشی، به خصوص در حوزه عدالت اجتماعی بحث می‌کنم و دوم هم به نقد و بررسی ره‌آورد علمی ایشان اختصاص دارد.

بحث در عدالت، ابعاد مختلفی دارد عدالت در حوزه فقه، سیاست، اقتصاد و در حوزه اخلاق فردی مطرح می‌شود. بحث در برخی از این حوزه‌ها هیچ پیوندی با مبحث عدالت اجتماعی ندارد. برای مثال، این بحث که آیا عدالت از علل احکام هست یا نه؟ اگر ما تشخیص دادیم که حکمی غیر عادلانه است، آیا عدالت از به اصطلاح مبادی پذیرش یک حکم هست یا نه؟ این بحث‌ها، بحث‌های خوبی هم است، اما ربطی به مباحث عدالت اجتماعی نداشته و مستقیماً تحلیلی درباره عدالت اجتماعی عرضه نمی‌کند، یا مثلاً بحث‌هایی که در اخلاق فلسفی بر محوریت عدالت مشاهده می‌کنیم. در علم اخلاق، یکی از گرایش‌ها، اخلاق فلسفی است که بر اساس تحلیل نفس و قوای نفس، بنا شده و بعد عدالت را بر محور قوای نفس و حد اعتدال هر یک از قوای نفس مطرح می‌کند. این گونه بحث‌ها ربطی به بحث اجتماعی ندارد. بنده در بحث خود بر آنچه شهید مطهری، به عنوان بحث عدالت اجتماعی مطرح کرده است، تمرکز خواهم کرد.

نکته بعدی این است که عدالت اجتماعی، یک کلان‌پروژه است که این کلان‌پروژه، ابعاد مختلفی دارد، یعنی اگر ما بخواهیم یک تحلیل جامع و یک نظریه جامعی در عدالت اجتماعی مطرح کنیم، باید به خیلی محورها بپردازیم و نوع بزرگان ما که به بحث عدالت پرداخته‌اند، همه جانبه ورود نکردند، بلکه به بخشی از این کلان‌پروژه پرداختند؛ لذا این انتظار هم نباید داشته باشیم که بزرگانی مثل شهید مطهری در مباحث خود، به همه ابعاد بحث پرداخته باشند. تبعاً ره‌آوردشان معطوف به برخی از محورهای عدالت پژوهشی بوده است. با این مقدمه، بنده وارد محتوای مباحث مرحوم شهید مطهری می‌شوم.

به نظر می‌رسد که مرحوم مطهری، چهار یا پنج محور اصلی را در حوزه عدالت اجتماعی مد نظر قرار داده است. اولین نکته‌ای که ایشان بحث می‌کنند، تعریفی است که از عدالت اجتماعی بیان می‌کند. تعریف مختار ایشان در بحث عدالت اجتماعی، همان تعریف مشهور اعطای حق هر ذی حق هست. این تعریف، تعریف مشهوری است، یعنی

هم در بین متفکرین مسلمان سابقه دارد و هم در بین متفکرین غربی. از نظر ایشان، این تعریف از عدالت، در واقع، دو عنصر اصلی دارد: یک عنصر اصلی‌اش این است که چیزی به نام حقوق و اولویت‌ها وجود دارد، یعنی در جامعه بشری، یک عده‌ای نسبت به دیگران ذی حق می‌شوند، یک عده‌ای نسبت به برخی از برخورداران و مواهب اولویت پیدا می‌کنند. اگر شما مسئله حقوق و اولویت‌ها را نپذیرید دیگر نمی‌توانید بگویید به هر کس حقس داده شود؛ پس معلوم است که چیزی به اسم حق وجود دارد، چیزی به اسم سهم و اولویت وجود دارد.

نکته بعدی که ایشان به عنوان عنصر دوم در این تعریف ذکر می‌کند، نقش اعتبار باید در مورد حقوق و اولویت‌ها است. بر اساس نظر ایشان، اعتبار باید در این تعریف عدالت، سهمیم شود. بنابراین، حق‌هایی و اولویت‌هایی وجود دارد. چه کسی گفته که ما باید این حقوق را محترم بشماریم و به این اولویت‌ها و باید‌ها اعتنا کنیم؟ اینجا یک اعتبار باید هست. اندیشه اعتباری به خدمت گرفته می‌شود تا این رعایت حقوق اولویت‌ها بایسته شود. پس ایشان معتقد است که تعریف عدالت، یعنی اعطای حق ذی حق، و این تعریف متفوق به دو عنصر است؛ یک عنصر، اینکه چیزی به اسم حقوق و اولویت‌ها وجود داشته باشد و دوم اینکه یک اعتبار باید پشت آن باشد که جامعه برای اینکه به سعادت برسد، باید این اولویت‌ها و حقوق را رعایت کند و هر کسی به حق خودش برسد. یکی از بحث‌های بسیار مهم در اندیشه شهید مطهری در قبال عنصر اول آن است که منشأ این حقوق و اولویت‌ها چیست؟ این حقوق و اولویت‌ها از کجا می‌آید؟ این بحث خیلی مهمی است و اتفاقاً از خطوط اصلی تفکر شهید مطهری در حوزه عدالت به شمار می‌رود که به آن خواهیم پرداخت.

نکته دیگری که شهید مطهری در مورد عدالت مطرح می‌کند، بحث نسبت عدالت و برابری است. ایشان با صراحت هر چه تمام‌تر عنوان می‌کند که عدالت مساوی با برابری در برخورداران و مواهب نیست. وی بیشتر آن بینش مارکسیستی را دفع می‌کند که در واقع، خواهان برابری افراد در بهره‌مندی از مواهب و امکانات طبیعی است. از نظر وی این نه شدنی است و نه مطلوب است که ما بگوییم در جامعه بشری، همه افراد به اندازه هم از امکانات و مواهب استفاده کنند؛ چرا که این اصلاً شدنی نیست و مطلوب هم نیست؛ چون انسان‌ها به لحاظ توانایی‌ها و استعدادها و قابلیت‌ها و تلاش‌ها با یکدیگر فرق می‌کنند. دو زمین به یک اندازه از یک پدری به دو برادر ارث می‌رسد. یکی این زمین را صرف زمین



فوتبال و ورزش می‌کند و دیگری صبح تا شب اینجا زحمت می‌کشد و کشاورزی می‌کند و محصول تولید می‌کند. آیا این دو باید به اندازه هم بهره‌مند شوند؟ معلوم است این یکی که تنبلی می‌کند و آن یکی که خلاقیت دارد و استعداد دارد و زحمت می‌کشد، این اصلاً درست نیست که ما چنین تحلیلی داشته باشیم و عدالت را مساوی با برابری در بهره‌مندی ببینیم. بعد ایشان معتقد است که برابری به دو معنا می‌شود در تعریف عدالت اجتماعی به معنای اعطای حق هر صاحب حق إشراب شود؛ مثلاً برابری افراد در مقابل قانون این چیز قابل دفاعی است که قانون به طور برابر در مورد افراد اجرا شود، این برابری نه در بهره‌مندی در مواهب، بلکه برابری در برابر قانون است و این قابل پذیرش است و اعطای حق کل ذی حق هم از دل آن در می‌آید. تلقی دیگری از برابری که بر اساس آن افرادی که به لحاظ استحقاق‌ها و لیاقت‌ها و توانایی‌ها برابر هستند، این‌ها به صورت برابر بهره‌مند شوند. ایشان می‌گویند این هم قابل دفاع است که اگر افرادی لیاقت و استحقاق‌های برابر دارند، به طور نابرابر بهره‌مند نشوند، به طور برابر بهره‌مند شوند؛ این هم قابل دفاع است. پس ایشان یک معنا از برابری را نفی می‌کند و قبول نمی‌کند و مخالف عدالت اجتماعی که عبارت است از برابری در بهره‌مندی، برابری در برخورداری از امکانات و مواهب، اما معانی دیگری از برابری را که در دل تعریف خود از عدالت اجتماعی می‌گنجد، قبول می‌کند، برابری افراد در مقابل قانون، و اینکه افراد برابر در استحقاق‌ها، به طور برابر بهره‌مند شوند. این همان اشاره به تعریف ارسطویی است. ارسطو در بحث عدالت، آن را چنین تعریف می‌کند و می‌گوید با برابرها به طور برابر و با نابرابرها به طور نابرابر رفتار شود، یعنی با افرادی که در یک شرایط مساوی، موقعیت مساوی و امکانات مساوی و توانایی‌های مساوی هستند، به طور مساوی برخورد شود، مساوی بهره‌مند شوند و آن‌هایی که واقعاً با هم در توانایی‌ها، خلاقیت‌ها، استعدادها و در زحمت کشیدن‌ها نابرابرند، در بهره‌مندی هم نابرابرند و این بی‌عدالتی نیست.

نکته چهارم در اندیشه مرحوم مطهری این است که ایشان عدالت را امری مطلق و غیر نسبی می‌داند. عدالت، امر نسبی نیست که به حسب افراد، موقعیت‌ها و به حسب جوامع عدالت متفاوت شود. ایشان می‌گویند که عدالت مطلق و غیر نسبی است. چرا ایشان مطلق بودن عدالت را و غیر نسبی بودن آن را تأکید می‌کند؟ این به مبنای محوری و اساسی شهید مطهری در بحث عدالت اجتماعی باز می‌گردد. مرحوم مطهری به حقوق طبیعی معتقد است و مبنای عدالت را، یعنی مبنای حقوق و اولویت‌ها را حق طبیعی

می‌داند. عصاره مطلب این است که ایشان معتقد است که اول باید معلوم شود که حق افراد چیست؟ بعد از عدالت صحبت شود یعنی بحث حق افراد چیست؟ در رتبه اول است و بحث اینکه حالا عدالت را برقرار کنیم، این بحث ثانوی می‌شود و در بحث اینکه منشأ حقوق و اولویت‌های افراد چیست؟ شهید مطهری پای شرع را به میان نمی‌آورد، چرا؟ چون ایشان به حقوق طبیعی معتقد است. یعنی از نظر ایشان، بحث حقوق افراد مقدم است بر شرع و مقدم بر بحث عدالت است. اول ما فارغ از شرع و فارغ از بحث عدالت باید ببینیم حقوق افراد چیست؟ ایشان منشأ حقوق را نظام هدف‌مند خلقت می‌داند. از نظر وی، آحاد انسانی نسبت به مواهب و امکانات موجود در دنیا یک حق طبیعی دارند. مثال روشن آن، اینکه حق و اولویت طفل به شیر مادر است، یعنی مادری که فرزندی را متولد می‌کند این فرزند نسبت به شیر این مادر، دارای حق و اولویت هست. چرا؟ به دلیل اینکه در نظام هدف‌مند خلقت، حیات و بقای این طفل منوط به بهره‌مندی از شیر مادر است. حقی برای این طفل ایجاد می‌شود و این کمال بی‌عدالتی است که آن طفل از این حق، محروم شود. در بعد کلان آن اینکه بر اساس هدف‌مندی خلقت به این نتیجه می‌رسیم که تمام اینای بشر که در روی کره زمین زندگی می‌کنند، نسبت به آنچه در کره زمین هست، حق دارند؛ چون فرمود: «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً». این بیان شرعی در واقع همان صحنه گذاشتن بر درک عقلی است. عقل ما درک می‌کند که انسانی که از این کره خاک بر می‌خیزد، برای بقا و ادامه حیاتش احتیاج دارد که بهره‌مند شود از آنچه که در زمین است؛ پس انسان‌ها به صورت تمام، نسبت به مواهب و امکانات موجود در زمین، یک حق عمومی دارند. اینکه چه هنگام این حق عمومی تبدیل به حق اختصاصی می‌شود؟ جواب آن است که وقتی وظایف را انجام دهد و بر عهده گیرد. یعنی همه افراد بشر نسبت به همه امکانات موجود در کره زمین ذی‌حق‌اند. این چه حقی است؟ حق عمومی، آن افراد این حق را دارند و بالقوه می‌توانند مالک بخش‌هایی از این زمین شوند. حالا اما چرا آقای فلانی باید مالک این بخش از زمین شود، اینجا این آقای زید باید کار خاصی انجام دهد، باید مثلاً عمران و آبادانی بکند، یک فعالیت تولیدی انجام دهد که با انجام آن فعالیت تولیدی، این حق عمومی تبدیل به حق اختصاصی می‌شود و آن مالکیت بالقوه، بالفعل می‌شود.

پس از نظر مرحوم مطهری، منشأ حقوق و اولویت‌ها حق طبیعی است و این حق طبیعی هم ریشه در خلقت دارد. ما به عنوان موجودات زندگی‌کننده در روی زمین، طوری



خلق شدیم که برای مسئله بقا و ادامه حیات خود به بهره‌مندی از مواهبی که در روی زمین هست، احتیاج داریم پس نسبت به این امکانات و مواهبی که در روی زمین هست، همه ابنای بشر ذی‌حق‌اند. این یک حق عمومی است و بعد اختصاصی شدن حق؛ به این معنا که آقای زید، مالک قطعه زمینی یک هکتاری شود و نسبت به آن یک هکتار، حق خاص پیدا کند، این منوط به این است که آقای زید تلاش و کوشش فردی کند و آن زمین را احیاء کند و ولی حق عمومی که یک امر بالقوه است، این برای همه ابنای بشر هست. بالفعل شدن آن احتیاج به یک تلاش و پشتکار خاص و تعهد انجام وظایفی خاص دارد. این مبنایی است که شهید مطهری مخصوصاً در کتاب نظری به اقتصاد اسلامی عنوان می‌کند.

این خلاصه‌ای بود از خطوط اصلی تحلیل مرحوم مطهری نسبت به بحث عدالت اجتماعی. بنده فکر می‌کنم این جا محورهای متعددی وجود دارد که ما می‌توانیم نسبت به مرحوم مطهری نقد داشته باشیم یا حداقل جای ابهام و پرسش باشد که کار مطالعاتی بیشتری را طلب می‌کند. اولین نکته‌ای که به نظر حقیر می‌رسد، این است که تعریف ایشان از عدالت اجتماعی به اعطای حق هر صاحب حق، این تعریف یک تعریف فرمال از عدالت هست، یک تعریف قالبی و صوری از عدالت است، نه یک تعریف محتوایی از عدالت. در اینجا لازم است که من این مطلب را توضیح دهم.

بحث عدالت در عدالت اجتماعی دو حیث دارد: یک حیث محتواییⁱ و یک حیث صوری و قالبی.ⁱⁱ برای توسعه مطلب که تفکیک این دو حیث محتوایی و صوری از هم آشکار شود، مثالی مطرح می‌کنم. مثلاً کسی که عدالت را این گونه تعریف کند، بگوید عدالت، یعنی عدم تبعیض، عدم رفتار تبعیض‌آمیز. هر کسی رفتار تبعیض‌آمیز داشته باشد، بی‌عدالتی کرده و هر کسی رفتار غیر تبعیض‌آمیز داشته باشد، این به عدالت رفتار کرده، در سطح جامعه هم اگر با افراد جامعه رفتار تبعیض‌آمیز شود، در برخورداری از امکانات و مواهب و این‌ها بین افراد جامعه تبعیض قائل شویم، می‌شود بی‌عدالتی، اگر تبعیض قائل نشویم، می‌شود عدالت. این تعریف از عدالت، در قلمرو تعریف فرمال قرار می‌گیرد؛ یعنی بیان حالت صوری و شکلی عدالت است. با برابرها به طور برابر و با نابرابرها به طور نابرابر رفتار شود، این تعریف صوری است و تعریف فرمال است، نه حالت محتوایی، چرا؟ به دلیل

i. Substantive.

ii. Formal.

اینکه مثلاً در جامعه‌ای با یک سری افراد، رفتار تبعیض‌آمیز می‌شود. مثلاً در جوامع کاستی، در جوامعی که جامعه طبقاتی است، مثلاً هند، کسانی که هندو هستند و بین خودشان طبقات دارند، طبقه اشراف دارند و طبقه نجس‌ها دارند و طبقه‌های دیگر، اما دیگر جوامع مثل جامعه ما چه طور هستیم؟ در بین طبقات اجتماعی ما قائل به تبعیض نیستیم و رفتار تبعیض‌آمیز نداریم، و رفتار تبعیض‌آمیز توزیع نمی‌کنیم و آن جامعه مثلاً هندو با توجه به اعتقادات خودش با طبقات خودش، رفتار نابرابر می‌کند. اما اگر از هندو بپرسیم چرا شما رفتار تبعیض‌آمیز می‌کنید؟ آن‌ها می‌گویند تبعیض نیست؛ چون از نظر او و معتقدات پذیرفته شده آن جامعه حقیقتاً افراد با یکدیگر متفاوت هستند. از نظر آن‌ها معیار، نژاد و تولد است، یعنی این مهم است که شما در چه طبقه اجتماعی متولد می‌شوید. اگر در طبقه اشراف متولد شوید، از نظر معتقدات آن‌ها حقیقتاً فرد محق و مستحق برخورداری بیشتر هست و کسی که در طبقه مجوسی‌ها متولد می‌شود، از نظر آن‌ها حقیقتاً مستحق برخورداری کمتر هست، اما کسی که این نظام کاستی را قبول ندارد، آن تفاوت‌ها از نظر وی تبعیض است. آن کسی که این نظام کاستی را قبول دارد، این را عین حق و عین عدالت می‌داند، پس دعوای این جامعه الف با آن جامعه ب، یک دعوای محتوایی است که اصلاً در واقع، افراد، مستحق این نابرابری هستند یا مستحق این نابرابری نیستند. آن هندو هم قبول دارد اعطای حق ذی حق عدالت است، آن هندو هم عدم تبعیض را قبول دارد، اما از نظر او حق این طبقات پایین نیست که به اندازه اشراف بهره‌مند باشند و از نظر او اصلاً تبعیض نیست و آن کسی که معتقد به باورهای کاستی است، اصلاً به سبب تولدش در یک طبقه پست، بیش از این حق ندارد؛ پس در بحث عدالت همه می‌توانند قبول داشته باشند اعطای حق هر ذی حق را؛ منتها اختلاف در این است که حقوق افراد چقدر هست؟ اینجا اختلاف است. بنابراین جبهه اصلی بحث عدالت اجتماعی در بعد^۱ عدالت محتوایی است و الاً تعریف اینکه نوعاً برای عدالت ذکر شده برای برای یک تعاریف فرمال هست، همه قبول دارند، یعنی بنده گمان نمی‌کنم شما متفکری را پیدا کنید که بگوید حق ذی حق را نباید به او داد، فکر نمی‌کنم متفکری پیدا کنیم که بگوید تبعیض چیز خوبی است. بله! متفکر زیاد پیدا می‌کنیم که بگویند این تبعیض نیست و اختلافش تبعیض هست یا نیست، اختلاف داشته باشد در اینکه باصطلاح حقوق چقدر هست؟ بنابراین، تعریف عدالت اجتماعی، به اعطای حق ذی حق به این مقدارش، تعریف



راهگشایی است، اینکه بنده می‌گویم این گونه تعاریف، تعاریف فرمال از عدالت هست، یعنی این تعاریف در عین درستی به تنهایی گره ما را باز نمی‌کند، چون چیزی می‌گوید که همه می‌توانند آن چیز را قبول داشته باشند. مثال زنده‌ای بیان کنم و آن اینکه یکی از بحث‌های زنده امروز در بحث عدالت این است: کسانی که در بازار آزاد به سبب برخی خلاقیت‌ها و استعدادها یک ابتکاری می‌زنند و بر اساس این نوآوری و ابتکار، یک باره چند میلیارد دلار و یا چند میلیارد تومان، ظرف مدت زمان کوتاهی سود می‌برند، آیا بهره‌مندی‌شان از این سود، عادلانه است یا عادلانه نیست؟ در این بحث جدی کسانی مثل جان رالز می‌گویند نه این عادلانه نیست؛ چون منشأ این بهره‌مندی، استعداد طبیعی فرد، یعنی آن قدرت خلاقیت و استعداد است. این استعداد و خلاقیت هم کار خودش نیست، یک موهبت خدادادی است که آن فرد در پیدایش آن سهمی نداشته است. پس آن نابرابری، که منشأ آن نابرابری، توانایی‌ها و مواهب طبیعی برخورداری فرد باشد، این نابرابری‌ها عادلانه نیست. در نقطه مقابل، رابرت نوزیک و دیگران می‌گویند، از آنجا که من مالک خودم و توانایی‌های خودم هستم، لذا هر چیزی و هر آورده‌ای که منشأ آن آورده، توانایی‌های فردی من باشد و استعدادهای خدادادی من باشد، این بهره‌مندی، بهره‌مندی عادلانه است، پس دعوا اینجاست. این اختلاف هست. می‌گوییم ما می‌رویم سراغ عدالت و با تعریف عدالت، این مشکل را حل می‌کنیم. تعریف عدالت چیست؟ اعطای حق هر ذی‌حق، آیا این مشکل حل می‌شود؟ این نزاع حل می‌شود؟ نزاع حل نمی‌شود؛ چون هر دو طرف این را می‌گویند، ولی حرفش در این تعریف نیست. رالز می‌گوید این حقش این نیست و نوزیک می‌گوید این حقش است؛ پس دعوا سر این است ما باید بحث‌هایمان درباره عدالت را به آن جنبه محتوایی جنبه عدالت محتوایی ببریم.

ممکن است شما بگویید که مرحوم مطهری این مسئله را حل کرده است. چگونه حل کرده؟ ایشان برای بحث حقوق، منشأ ذکر کرده است و گفته منشأ حقوق، آن بحث حق طبیعی است و آن حق طبیعی هم ریشه در نظام خلقت دارد، یعنی در نظام خلقت، برای ما انسان‌ها نسبت به مواهب موجود در زمین حق ایجاد شده، پس بنابراین، با این مبنای شهید مطهری درباره منشأ حقوق، مسئله حل می‌شود، معلوم می‌شود که حقوق افراد چیست؟ اینجا هم باید عرض کنم که دو اشکال مهم به مبنای شهید مطهری وارد می‌شود: یک اشکال مهم این است که آیا بحث عدالت اجتماعی فقط بحث عدالت اقتصادی است؟ به تعبیر دیگر آیا بحث عدالت اجتماعی فقط و فقط عدالت توزیعی در

خصوص امکانات و مواهب است که بالفرض صحت مطلب مرحوم مطهری همه چیز حل می‌شود یا آنکه بحث عدالت اجتماعی، یک بحث عریضی دارد. به اعتقاد بنده، بحث عدالت اجتماعی، خیلی بحث عریضی دارد، ما در ساحت اجتماع، عرصه‌ها و مقولات متنوعی مثل عدالت سیاسی داریم، عدالت آموزشی داریم، عدالت بهداشتی داریم، عدالت طبیعی داریم، عدالت قضایی داریم و عدالت اقتصادی هم داریم.

مبنای مرحوم مطهری در بحث حقوق، صرفاً و صرفاً ناظر به مسئله امکانات و مواهب است. یعنی ناظر به بحث مالکیت است و ناظر به بحث مالکیت نسبت به ما فی الأرض است، اما بحث عدالت اجتماعی فقط و فقط روی بحث عدالت توزیعی نسبت به امکانات و مواهب نیست؛ مثلاً ما در بحث عدالت سیاسی این بحث را داریم که چه نظام سیاسی، نظام سیاسی عادلانه است؟ شاخصه‌های عادلانه بودن نظام سیاسی چیست؟ ما این بحث را داریم که چگونه در دسترسی افراد به قدرت عادلانه می‌شود. این مبنای دسترسی عادلانه چیست؟ نظام سیاسی را چگونه بچینیم و بر اساس چه شاخص‌هایی قدرت را تعریف کنیم که آن دسترسی به قدرت عادلانه باشد. این بحث هدف‌مندی خلقت و اینکه ما به طور طبیعی نسبت به مواهب در روی زمین این حق عمومی عام داریم، آیا این جواب ما را می‌دهد؟ جواب نمی‌دهد، در بحث عدالت آموزشی، یک بحث خیلی مهمی هست که مثلاً آموزش دانشگاهی رایگان بودن و نبودن آن، آموزش در دبستان، آموزش راهنمایی، آیا این جزء حقوق مردم است که دولت موظف باشد اعطای حق ذی حق بکند، پس آموزش عالی چه؟ آیا آموزش عالی جزء حقوق افراد نیست آیا این برخورداری از آموزش عالی یک کالایی است که شما می‌خرید؟ خوب هر کسی پول داد این کالا را می‌خرد و از این موهبت بهره‌مند می‌شود و یک نیاز نیست و یک نیاز اساسی نیست که موظف باشد دولت تأمین کند آن را یکی از مسائل، بحث عدالت آموزشی هست. آیا با بحث مالکیت عمومی نسبت به مواهب طبیعی زمین مشکل حل می‌شود؟ حل نمی‌شود.

اشکال دیگری که به مبنای مرحوم مطهری وارد می‌شود، این است که بنده نمی‌توانم بپذیرم که ما اصلاً پای شرع را و پای اراده الهی و تقدیر الهی را از حریم بحث عدالت اجتماعی و مسئله حقوق و اولویت‌ها بیرون بکشیم. در ظاهر، مرحوم مطهری چنین عنوان می‌کند که بحث حقوق، مقدم بر بحث عدالت و مقدم بر بحث شرع است، یعنی ما اصلاً بحث شرع را نباید بیاوریم. وقتی می‌خواهیم درباره حقوق و اولویت‌ها صحبت کنیم، پای شرع را نباید به میان بیاوریم. بحث حقوق طبیعی تعریف می‌شود. بنده عرضم این است



آنچه که بر اساس حقوق طبیعی تعریف می‌شود، آن قدر کلی است که به درد ما نمی‌خورد. مثلاً بر اساس حقوق طبیعی، شما به این چند اصل می‌رسید: حق حیات، حق بقا، حق برخورداری از آب و هوا، حق تغذیه. به اینجا می‌رسیم که «خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» خب! این چون از زمین برخاسته و نیاز طبیعی دارد که از این زمین بهره‌مند شود از آب آن، از هوای آن، از غذای آن، پس انسان نسبت به این ذی حق می‌شود. بنابراین حقوق طبیعی که بخواهد منهای شرع، منهای حقوق موضوعه، برای انسان حقوقی را ثابت کند، این حقوق آن قدر کلی است که به درد نزاع‌های ما در عدالت اجتماعی نمی‌خورد. در شاخه‌های مختلف مثال‌هایی را زدیم. در، عدالت سیاسی، عدالت اجتماعی و در عدالت بهداشتی مثال زدیم. مثلاً آیا حق مردم است که در جراحی‌ها، در دندانپزشکی و در چیزهای دیگر، دولت حقشان را به آن‌ها بدهد یا این برخورداری از سرویس خوب در مسئله سلامت، کالایی است که شما می‌خرید؟ مثل این است که جنس‌های خوب را گران می‌خرید و جنس‌های متوسط را ارزان می‌خرید، پس دولت وظیفه‌ای ندارد و هر کس به اندازه توان مالی از آن بهره‌مند می‌شود و تفاوت در بهره‌مندی نیز ربطی به عدالت ندارد. یک وقت می‌بینید شما به یک پزشک قوی، یک بیمارستان قوی پول بیشتری می‌دهید و یک وقت می‌آیید بیمارستان نزد پزشک متوسط. آیا برخورداری از سلامت و بهداشت حق و نیاز ضروری و حقوق مردمی است یا این جزء کالایی است که باید بخرند؟ معلوم است این بحث‌هایی که در اصل حقوق طبیعی عنوان می‌شود، این گونه مثال‌ها و نزاع‌ها پاسخ داده نمی‌شود. بحث بنده این است که در بحث عدالت اجتماعی، آن قدر موضوع ریز و مورد نزاع در محورهای مختلف عدالت اجتماعی داریم که با بحث‌های کلی مثل حقوق طبیعی نسبت به مواهب و امکانات موجود در زمین به این پرسش‌ها پاسخ داده نمی‌شود.

بحث بعدی، بحث حقوق طبیعی است شخصاً تقریری از حقوق طبیعی را قبول دارم، ولی معتقدم که حقوق طبیعی برای بحث عدالت اجتماعی کفایت نمی‌کند. ما به منشأ الهی حق معتقد هستیم، یعنی معتقد هستیم که خداوند هستی و خداوند خالق انسان و خالق جهان، مرجعی است که می‌تواند حقوق و اولویت‌ها را تعریف کند. برای همین، معتقد هستیم در بحث عدالت اجتماعی، آنجایی که می‌خواهیم بفهمیم حقوق و اولویت‌های افراد چیست؟ مرجع مراجعه ما فقط حقوق طبیعی نیست، ما باید به منشأ الهی حق و حقوق الهی هم توجه کنیم، لذا بحث‌های عدالت محتوایی خیلی جاها گره‌اش توسط منشأ

الهی حق باز می‌شود و اگر ما آن تفصیلات حقوق را و اولویت‌ها را بر اساس منشأ الهی حق نداشته باشیم، خیلی از جاها دچار توقف و مشکل می‌شویم. در عین حال که بنده اصل اینکه یک سری حقوق طبیعی داریم، را قبول دارم؛ منتها همان‌طور که عرض کردم، حقوق طبیعی، آن قدر کلی است که نمی‌تواند همه مشکلات را در حوزه عدالت اجتماعی جواب دهد.

بحث دیگری که خیلی مهم است، البته نظری و مهم است و شاید وقت زیادی ببرد که ما جوابش را بدهیم و حل کنیم، نکته‌ای است که مرحوم مطهری در تعریف عدالت اجتماعی که به اعطای حق ذی حق، تعریف می‌کند بیان می‌کنند که این تعریف متکون به دو عنصر است: یکی اینکه اصل حقوق و اولویت‌ها را بپذیریم. دوم اعتبار «باید» یعنی پذیرش اندیشه اعتباری «باید» جزء مقدمات بحث عدالت اجتماعی و تعریف اعطای حق باشد. به نظر من اینجا هم ابهام جدی‌ای وجود دارد و مرحوم مطهری مشخص نمی‌کند که این اعتبار باید کجا مصرف می‌شود. توجه بفرمایید در بحث قضایایی که اخلاقی هستند و ارزشی هستند مثلاً بحث عدالت، ما می‌گوییم «عدالت خوب است» یا «باید عادل بود»، باید اعطای حق ذی حق کرد، باید عدالت را برقرار کرد، این باید کجا قرار گیرد؟ ما در بحث مربوط به قضایای ارزشی و اخلاقی، یک سری بحث‌ها داریم که بحث‌های معرفت‌شناختی است؛ نظیر اینکه اصلاً ما چگونه معرفت به قضیه اخلاقی پیدا می‌کنیم، یعنی این تصدیق و باور به اینکه عدالت خوب است، یا عدالت بایستنی است، این از کجا می‌آید؟ از برخی از عبارتهای علمای استفاده می‌شود که مسئله اعتبارات عقلاییه، در این تصدیق و معرفت سهیم است. مثل مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی، که ایشان می‌گوید بنا می‌گذارند عقلاً بر استحقاق مدح یک فاعل فعلی، استحقاق ذمّ فاعل یک فعلی این بنای عقلاء مبنا می‌شود که ما از آن بایستنی بودن آن فعل و خوب بودن آن فعل را انتزاع کنیم، یعنی مرحوم محقق اصفهانی، بحث بنای عقلاء و قرارداد عقلاء را در مبادی وجه معرفت‌شناختی قضایای اخلاقی قرار می‌دهد. لازم است یادآور شوم یک تفسیر غلط از ادراکات اعتباری این است که خیال می‌کنند مرحوم علامه طباطبایی، اعتبار باید و اعتبار خوب را در خود قضایای اخلاقی و شکل گرفتن و معرفت قضایای اخلاقی قرار می‌دهد؛ این یک اشتباهی است که در جای خود باید بحث شود.

پس یک بحث در قضایای ارزشی و اخلاقی به جنبه معرفت‌شناختی مربوط می‌شود. بستگی دارد ما چگونه معرفت پیدا می‌کنیم که آن مبنا که خودم قبول دارم این است که

ما در قضایای اخلاقی، بحث بایسته بودن عدالت یا خوب بودن عدالت را شهود عقلی می-کنیم. بنده معتقدم که عقل ما نسبت به بایستنی بودن عدالت و نبایستنی بودن ظلم شهود عقلی دارد. مثل این که ما در حوزه نظر، بدیهیات نظری داریم در حوزه عمل و هستی‌های مقدور هم ما بدیهیات داریم و مسئله بایستنی بودن عدالت را بد بودن ظلم و نبایستنی بودن ظلم از بدیهیات حوزه عقل عملی و حوزه اخلاق هستند. در بحث قضایای اخلاقی و مباحث مربوط به عدالت، یک وجه دیگری داریم و آن وجه التزام قضایای اخلاقی است. حالا ما فهمیدیم عدالت خوب است، ما فهمیدیم که ظلم بد است، ما فهمیدیم دزدی بد است، ما فهمیدیم راست‌گویی خوب است، حالا چرا ملتزم باشیم، چه چیز من را وادار کند که ملتزم باشم در عمل؟ اینجا اصطلاحاً بحث **Justification** یعنی بحث موجه کردن قضایای اخلاقی است. اینجا بعضی‌ها به بحث غایت متوسل شدند که ما یک «باید» آغازین داریم و آن بایدی که باید به آنچه که دخیل در سعادت و کمال ماست، ملتزم شد، وقتی عقل من یا هر مبدأ معرفتی تصدیق می‌کند، این قضیه اخلاقی را، بعد یک اعتبار باید می‌آید، عرضم این است که کلام مرحوم مطهری در این بحث که می‌گوید باید اعتباری و اندیشه اعتباری از مقدمات و مقومات تعریف عدالت است و از مقومات اعطای حق ذی حق است، ابهام دارد و ایشان باز نکرده و مشخص نکرده که این باید در حیث معرفت‌شناختی بحث قضایای عدالت سهیم می‌شود و به واسطه این باید، ما معرفت پیدا می‌کنیم یا این از مبادی التزام قضایای اخلاقی هست و در معرفت سهیم نیست، ظاهر عبارت که می‌گوید دخیل در تعریف، بوی این را می‌دهد که در حیث معرفت‌شناختی می‌خواهد سهیم بداند که من قبول ندارم، اما از حیث وجه التزام به قضایای اخلاقی در اینجا قائل هستم که بحث از «باید» و منشأ آن مجال طرح دارد.

